

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال نهم، شماره بیست و سوم، تابستان ۱۳۹۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۳

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۲/۱۳

صفحات: ۱۹۷-۲۲۱

علل و ریشه‌های خیزش مردم کشورهای لیبی و یمن ۲۰۱۱-۲۰۱۰

دکتر سیدمحمد موسوی

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه پیام نور

مریم باقری

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبایی

سیدمحمدرضا موسوی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

این پژوهش با مبنا قرار دادن عوامل و عناصر تأثیرگذار در شکل‌گیری جنبش‌های مردمی، در پی دستیابی به ماهیت آنها به ویژه پس از انقلاب‌های اخیر در منطقه خاورمیانه است. بر این پایه، این مقاله با هدف بررسی تحولات اخیر خاورمیانه و در راستای بررسی دگرگونی‌های سیاسی در کشورهای لیبی و یمن، و بر اساس نظریه‌های انقلاب به بازشناسی ماهیت تحولات این دو کشور شمال آفریقا که جزیی از منطقه خاورمیانه به شمار می‌روند، می‌پردازد، چرا که گمان دارد دستیابی به عوامل زیرساختی ایجاد اعتراض‌های مردمی در این دو کشور و شناخت ماهیت این جنبش‌ها، امری مهم برای پیش‌بینی تحولات بعدی منطقه است.

کلید واژگان

انقلاب، خیزش، لیبی، یمن، خاورمیانه.

مقدمه

بررسی ماهیت خیزش در هر عصر و مکانی، نیازمند تحلیل برخوردها و مواجهه‌های آن دوران است. تحلیلی که بتوان بر مبنای آن در ابتدا، شکاف‌های موجود در جامعه را عنوان کرد و سپس راهکارهای عبور از این شکاف‌ها را در خیزش‌های برپا خواسته ارزیابی نمود. نباید از یاد برد که در توجیه علت هر حرکتی باید معلول را به خوبی واکاوی نمود و پس از بررسی زوایای مختلف تأثیرگذار در علت بیان شده به بینشی واحد دست یافت. منظور از بینش واحد، یعنی عواملی که در نهایت یک جریان تبدیل به موجی می‌شوند و این موج فکری و بصیرت اجتماعی در اثر رشد و نمو روشنفکری باعث خیزشی می‌شود که بهاری از اندیشه‌ها را در اجتماع استکبار زده می‌آفریند، اگر رشد و روند این جریان‌ها در جوامع دیکتاتوری به‌طوری نباشند که ریشه‌های خود را پرورش دهند، بدون شک باعث هیچ حرکتی از سوی عموم مردم نخواهند بود. چرا که هیچ انقلابی یا حرکتی بدون داشتن ریشه‌های مختلف اجتماعی و مواجهه‌های سرکوب شده گذشتگان یا شکاف‌های سرمایه داری، فرهنگی و سیاسی شکل منسجمی را به خود نگرفته است.

بررسی خاستگاه حرکت‌های مردمی در جریان انقلاب‌ها نشان می‌دهد که صعود جامعه تازه متولد شده از بستر ظلم و استبداد، زمانی اتفاق می‌افتد که مردم از مبنای خواسته‌های خویش تا تشکیل دولت انتخابی دفاع کنند. اگر همان رشد روند فکری را بتوانند تا نهایت استقرار خویش - حکومت خود ساخته - دوام دهند و دست سودجویان و بیگانگان را کوتاه کنند، بدون تردید راه را به سوی جهانی تازه - از نظر فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی - آغاز نموده‌اند. ماهیت خیزش و انقلابی مردم ستم دیده در نقطه مشخص متولد می‌شود و طی روندی به مانند نمودارهای صعودی، سیر خود را تا نقطه ی اوج یعنی سرنگونی حکومت ادامه می‌دهد. نقطه اوج این خیزش‌ها تکلیف را مشخص می‌کند. به عبارت دیگر، نحوه سرنگونی حکومت سابق تعیین کننده روند این خیزش می‌باشد که آیا نمودار به اوج رسیده، سیر نزولی خواهد داشت یا نه؟ حکایت نزولی بودن نمودار این حرکت‌ها یا به عبارتی انقلاب‌ها نیز بستگی به ماهیت حزب‌ها یا حکومت‌های آینده و سیاست‌های پیش‌بینی شده آن‌ها دارد. به عنوان مثال: کشور لیبی بعد از سرنگونی معمر قذافی شورایی را به نام «شورای انتقالی» برای پیش‌برد مسائل کشوری تشکیل دادند و این شورا بر اساس خاستگاه‌های اسلامی بنا نهاده شد، اما حضور ناتو در سرنگونی

حکومت قذافی و مواجهه سیاسی آمریکا در راستای خیزش‌های مردمی گواه روشنی بر نحوه ادامه روند نمودار صعودی لیبی است. چرا که حرکت‌های مردمی لیبی با معیارهای انسانی و زیستن در سایه چتر آزادی اسلامی آغاز شد و بهاری را در سرزمین زمستانی قذافی نوید داد. اما وجود ثروتی عظیم و طلایی سیاه که سعادت و بدبختی را در ترازوی خویش یکسان می‌گرداند، بهانه مناسبی به دست ابر قدرت‌های فرصت طلب می‌دهد. نفت، غارت شرف و آزادی انسانیت است از مردمی که برای اثبات واژه‌های به غارت رفته در مقابل گلوله‌های سربی می‌ایستند.

کاوش در لایه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع اسلامی به خصوص منطقه خاورمیانه باعث شکوفایی ابعادی می‌شوند که پژوهش را امری واجب و ضروری می‌گرداند. در همین راستا، تحولات خاورمیانه بهانه پژوهشی مناسبی بود تا علت‌ها و عوامل خیزش‌ها را ارزیابی کرد و چالش‌ها را مورد نقد قرار داد. بررسی علت‌ها با نگاهی دور از جامعه در حال تحول و ارزیابی عوامل موثر آن در شرایطی امکان پذیر است که بتوان قابلیت‌ها و ظرفیت‌های سیاسی و اقتصادی را نیز ارزیابی نمود. بررسی حرکت امواج مردمی در فضای سیاسی حاکم، فرض را بر این استوار می‌گرداند که ریشه‌های این حرکت‌ها و خیزش‌ها، نه تنها در عوامل داخلی نهفته است بلکه تأثیرات بسیار مهمی را نیز از دنیای اطراف برگرفته است.

۱. مبانی نظری

بررسی تحولات و حرکت‌های جنبشی در هر منطقه و کشوری نیازمند تحلیل وقایع و اتفاقات همه جانبه می‌باشد. کوششی که در جریان شناخت ایدئولوژی و نظریه‌ها ایجاد می‌گردد و مقدمه‌ای برای درک دقیق حرکت‌های مردمی می‌شود. تئوری دگرگونی‌ها و تحول‌های اجتماعی و سیاسی یا درخواست برای چنین تغییری، ریشه در بنیان‌های فکری حاکم بر جامعه مورد نظر و تأثیر باورهای دیگر جوامع در قرن ارتباط دارد. تشخیص نوع و نحوه تحول به وجود آمده نیز به شناخت و درک این مفاهیم و بنیان‌های فکری دارد. مفهومی چون دگرگونی در یک اجتماع، حاصل بسیاری از عناوینی است که تأثیر مستقیمی بر اندیشه‌ها و باورهای یک ملت دارند و این باورها مفاهیمی دیگر را خلق می‌کنند که حاصلش شورش، جنبش، اعتراض، اصلاح، کودتا، آشوب یا انقلاب است. ارتباط این مفاهیم در تبادل

ارزش‌ها و نقش باورهای مردمی در یک جامعه است. به عبارتی خلق چنین وقایعی استراتژی‌های پیش‌بینی شده اجتماعی و سیاسی را دارا می‌باشند و از طرفی هم ماهیتی غیر قابل پیش‌بینی دارد. اما نوع خواستگاه اجتماعی و روند دگرگونی سیاسی و ماهیت اصلی تحول در جوامع، غیر قابل پیش‌بینی می‌نماید. ماهیت مردمی بودن حرکت‌ها در سیر این تحولات پیش‌بینی را سخت‌تر می‌کند و شناخت ابعاد مختلف این تحولات را واجب می‌گرداند.

بنابراین به عقیده نگارنده اولین گام در شناخت هر تحول اجتماعی در مسیر دگرگونی‌های سیاسی، درک مفاهیمی از حرکت‌های مردمی است تا بر اساس آن‌ها به فهم دقیقی از باورها و اندیشه‌ها و تأثیرات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی آن جوامع دست یابیم.

الف. تعریف انقلاب^۱

مطالعه درباره پدیده‌ای به‌نام انقلاب در جوامع و تعریف کارکردها و ساختارهای اجتماعی، مقوله‌ایست که ابعاد وسیعی را در حوزه دگرگونی‌ها و تحول‌های اجتماعی به خود اختصاص می‌دهد. یافتن تعریفی واحد برای چنین پدیده‌ای کاری بیهوده می‌نماید. چرا که نظریه‌ها و رویکردهای پژوهشگران از تحلیل انقلاب‌های مختلف جوامع جهانی، نشانگر وسعت ریشه‌ها و مفاهیم موجود در تشکیل ساختارهای آن است. «بدین ترتیب دو مسأله را می‌توان به عنوان عوامل دشوارتر شدن بررسی پدیده انقلاب برشمرد: نخست این که در میان بسیاری از پژوهشگران انقلاب، تفاوت چشمگیری در زمینه تعریف این پدیده وجود دارد. دوم، آن جنبه‌هایی از انقلاب که بیشتر محققان مایل به ارتباط دادن آن‌ها با این پدیده هستند به دشواری قابل اندازه‌گیری و سنجش‌اند. در پرداختن به هر یک از تئوری‌ها و مدل‌های مورد مطالعه، باید تعریفی را که به عنوان نقطه شروع به کار می‌رود دقیقاً درک کرد.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۵۳)

انقلاب در نگاه «گیدنز» چنین نقل شده است، «کلمه انقلاب در پهنه علوم انسانی و اجتماعی، به دو معنای دیگر نیز استعمال شده: یکی به معنای تحول سریع، شدید و بنیادین که بر اثر طغیان عموم مردم در اوضاع و احوال سیاسی جامعه روی می‌دهد و در نتیجه یک نظام سیاسی، حقوقی و اقتصادی

^۱ - Revolution

جای خود را به نظام دیگری می‌دهد؛ و دیگری به معنای تحول شدید و ریشه‌ای و غیر سیاسی که به کندی و بدون خشونت صورت می‌گیرد. مانند انقلاب علمی، صنعتی، فرهنگی ... وجه مشترک دو معنای لفظ انقلاب همان تحول شدید، اساسی و کلی است.» (گیدنز، ۱۳۷۶: ۶۵۵)

یکی دیگر از تعاریف انقلاب از نگاه «ساموئل هانتینگتون» است. شخصی که این پدیده دگرگونی را در ابعاد خشونت و تغییر بنیادها می‌بیند و چنین می‌نویسد: «انقلاب یک دگرگونی سریع، بنیادین و خشونت آمیز داخلی در ارزش‌ها، اسطوره‌های مسلط جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت‌های حکومتی و سیاست‌های آن است.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۳۸) و از طرفی «آرنت» درباره تغییر بنیادها در یک جامعه دیدگاه دیگری را ارائه می‌دهد. اینکه «انقلاب به آن پدیده اجتماعی گفته می‌شود که منجر به تغییر و تحول بنیادین و اساسی در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و ایدئولوژیکی یک جامعه با مشارکت مردم همراه با خشونت گردد.» (آرنت، ۱۳۸۱: ۳۷) «چیزی که موجب عدم صلاحیت کودتاها، جدائی‌طلبی‌ها و شورش‌ها در ورود به مقوله انقلاب‌های حقیقی می‌شود ناکامی آن‌ها در پدیدآوردن تحولات معنادار اجتماعی و سیاسی به شیوه و شتاب خصلتاً انقلابی است. کودتاها در ضمن آن که گاه دست به اقدامات اصیل انقلابی می‌زنند، یا نقاطی عطفی درونی به وجود می‌آورند، در موارد بسیار فراوان فقط رهبران دست‌اندرکار به خصوصی را عوض می‌کنند، برخی سیاسی‌های جزئی و حرکت‌نگاری [کوریوگرافی] رژیم را تغییر می‌دهند ... بنابراین آن‌چه نشانگر مرحله اصالت انقلابی است، خواه موفق و خواه نافرجام، نوع و شدت مورد نظر و گاه مورد عمل بر بدنه فضای سیاسی و اجتماعی است.» (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۲۵۷)

بنابراین تحلیل انقلاب و تشریح ابعاد اجتماعی آن در سطح فرا معنایی سیاسی، نمودی عینی دارد. منظور از فرا معنا بودن مفاهیم در یک دگرگونی از جنس انقلاب، گسترش تغییرات و تحولات در سطح کلان و خرد در جامعه است. به طوری‌که این تحولات در سایر حرکت‌ها و جنبش‌های مردمی فقط در حد تغییرات منافع سیاسی یا مساله اقتصادی و اجتماعی محدود، طرح می‌شوند. به گفته «آرنت» مسائل اجتماعی بسیاری وجود دارند که تأثیر مستقیمی بر رویش تفکر انقلابی می‌گذارند. "نامرادی در از میان برداشتن مساله اجتماعی باعث انقلاب می‌شود، ناکامی در حل کردن مساله سیاسی نیز می‌تواند به انقلاب بینجامد. مساله اجتماعی حقیقی زیستی است که تن آدمی را به زیر مهمیز ضرورت می‌کشد؛

ضرورتی که انسان را اسیر نیازهای جسمی می‌کند و برای برآوردن آن‌هاست که تهیدستان، انقلاب را برمی‌گزینند. انقلاب، راهکار تهیدستان و تیره‌بختان در برابر مسأله اجتماعی است تا مگر از بند ضرورت‌هایی یابند. ولی آیا در مورد مسأله سیاسی نیز داستان از همین قرار است؟» (یوسفی، ۱۳۹۰: ۲۳)

دیگر از تعاریف انقلاب از دیدگاه کوهن است. بر اساس نظریه «کوهن» انقلاب دارای شش ویژگی است: ۱) «تغییرات ارزش‌ها یا اسطوره‌های اجتماعی، ۲) تغییر ساختارهای اجتماعی، ۳) تغییر نهادها، ۴) تغییر در گروه حاکم، ۵) انتقال غیر قانونی قدرت و ۶) خشونت.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۶۵-۳۵)

ب. ویژگی‌های انقلاب

الف) استحاله ارزش‌ها

یکی از ابعاد مهم و ویژگی برتر در یک انقلاب استحاله‌ایست که ارزش‌ها را مورد هدف قرار می‌دهد. «این جنبه را می‌توان به وسیله تحلیلی کلاً نظری در مورد شالوده‌های فلسفی دوران پیش و پس از وقوع تغییر در گروه‌های حاکمه نشان داد. این تحلیل ممکن است متضمن تلاش برای معلوم ساختن احساس شرکت‌کنندگان در انقلاب دایر بر شرف تغییر بودن جهان باشد. همچنین ممکن است متضمن طرح این پرسش باشد که آیا ارزش‌های هدایت‌کننده اعمال افراد تغییر یافته‌اند یا نه.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۴۰-۳۹)

ب) دگرگونی ساختاری

«مارکس» از جمله معروفترین نظریه‌پردازانی است که تغییر و دگرگونی ساختاری اجتماعی را مبنای اندیشه خویش در تحلیل انقلاب‌ها قرار داده بود. نظر وی درباره تحول ساختار اجتماعی بر مبنای مفاهیم ارائه کرده‌اش چنین بود. «هر گاه بخواهیم عللی را که تعیین‌کننده تغییرات اجتماعی و انقلاب‌های سیاسی است مشخص کنیم باید آن‌ها را نه در سر مردم و نه در معارف رو به رشدشان درباره حقیقت ازلی و عدالت جاودانی جستجو نمائیم، بلکه در تحولاتی بجوییم که در شیوه تولید و مبادله آنان رخ می‌دهد، یعنی بایستی این علل را نه در فلسفه، بلکه در اقتصاد همان دوره آن جامعه بجوییم. هر گاه انسان کم‌کم احساس کند که مؤسسات اجتماعی موجود نامعقول و غیرعادلانه است و آنچه ساخته عقل بود مخالف عقل گشته است و آنچه نعمت بود عذاب شده است. این بدان معنی خواهد بود که ناگهان

تحولاتی بر شیوه تولید و طرز مبادله عارض گشته است که نظام اجتماعی که بر حسب اوضاع اقتصادی سابق ترتیب یافته با آن مطابقت نمی‌نماید. همچنین از آن برمی‌آید که روابط تولید دگرگون شونده بایستی در درجات مختلف تکامل بر وسائلی که برای از بین بردن مفاسد ضروری است اشمال یابد. به همین جهت، بایستی این وسایل را در درون مغز اختراع کرد بلکه باید به وسیله مغز در میان پدیده‌های جاری تولید مادی کشف کرد.» (فارسی، ۱۳۵۵: ۲۹-۲۸)

پ) تغییر نهادها

تغییر نهادها در تحول اجتماعی یکی از ارکان واجب و اساسی برای پیگیری آرمان‌ها و خواستگاه‌های انقلابی مطرح می‌شود. «وجه تمایز تغییر نهادها از تغییر کلی‌تر ساختارها، آن است که دگرگونی نهادی اشاره به برخی تحولات در نهادهای سیاسی دارد حال آن که منظور از تحول ساختاری می‌تواند تغییر روابط طبقاتی کلی جامعه باشد. بدین ترتیب تحول نهادی ممکن است مشتمل بر انواع مختلفی از دگرگونی، مانند تغییر سلطنت یا منسوخ شدن آن، تأسیس یا برچیده شدن یک مجلس قانون گذاری در جامع باشد.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۴۴)

ت) تغییر نخبگان

وجود پایگاه مردمی در دگرگونی اجتماعی و تغییر در اساس رهبری یکی دیگر از ویژگی‌های انقلاب است. تغییر نخبگان در فرآیند انقلاب مهم‌ترین بخش ثبات دگرگونی‌های ساختاری محسوب می‌شود. اعتقاد مطلق به جابه‌جایی‌های گروه حاکمه در ابعاد وسیع انقلاب چندان منطقی نمی‌نماید و بر اساس نظریه «کوهن»: «اگر تغییرات نخبگان را مقید به این شرط کنیم که به اتکای خشونت انجام گیرد در این صورت «سقوط» حکومت‌ها را در دموکراسی‌های پارلمانی نظیر بریتانیا و هلند از ملاحظه خود کنار گذاشته‌ایم ولی از سوی دیگر موارد بی‌شماری را که در آن‌ها چند چیز جز تغییر خشونت‌آمیز نخبگان رخ نمی‌دهد نگه‌داشتیم ... بعد نخبگان عنصری اساسی در هر فرمول اجتماعی است چه این فرمول مربوط به اثبات اجتماعی باشد و چه مربوط به دگرگونی اجتماعی. تغییرات نخبگان به خوبی می‌تواند نمایانگر تحولات چشمگیری در جهت‌گیری‌های ارزشی یا ساختار اجتماعی یک جامعه خاص باشد. چنین تغییراتی همچنین می‌تواند منادی تحول ارزش‌های اجتماعی آن جامعه در آینده باشد.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۴۶-۴۷)

تغییر در مناسبات اجتماعی از طریق نخبگان جزو زیرلایه‌های حمایت مردمی از رهبری خاص می‌باشد. «مشارکت توده‌ای در انقلاب خود مستلزم وجود نوعی سازمان و رهبری و ایدئولوژی برای بسیج است. ویژگی مشارکت در منازعه انقلابی موجب تمیز انقلاب از منازعاتی می‌گردد که در آن گروه‌های وابسته به ساخت قدرت مستقر درگیر می‌شوند و با ارتش برای قبضه قدرت اقدام می‌کند.» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۶)

ث) قانون و مشروعیت

«وقتی از تحولی قانونی در تقابل با تحولی غیر قانونی یا ضد قانونی سخن می‌گوئیم به تغییراتی اشاره داریم که بر اساس [یا بر ضد] قواعد قانونی و/ یا سنتی یک جامعه صورت گرفته است. ولی مشروعیت اشاره به حمایتی دارد که از سوی مردم جامعه نسبت به نظام سیاسی و نقش‌های آن نظام ابراز می‌شود. این حمایت، به حکام حق «اخلاقی» حکومت کردن را می‌بخشد.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۴۸)

در بحث تعیین و اثبات مشروعیت انقلاب می‌بایست به اصل تغییر نخبگان جامعه در زنجیره دگرگونی‌ها توجه داشت. اگر تحول انقلابی همراه با مشارکت مردمی باشد، بدون شک در راستای این تحول و برای هدایت جریان در حال تغییر ایدئولوژی رهبری مشخص نیز منجر به دگرگونی خواهد شد. بنابراین «رهبری، ایدئولوژی و سازمان، عناصر همبسته‌ای هستند و این همبستگی بویژه در درون مفهوم بسیج سیاسی که از مفاهیم اساسی در بررسی انقلاب است، آشکار می‌گردد.» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸-۷)

پس قواعد قانونیت و مشروعیت انقلاب در تحولات پیش‌آمده قابل بررسی خواهد بود. نظریه «ادواردز» در کتاب تئوری‌های انقلاب این‌گونه مطرح می‌شود: «در انقلاب یک سیستم قانونیت جایگزین سیستمی دیگر می‌شود. به مجرد آن‌که رژیم سابق از بین رفت رژیم جدید در وضعیتی خواهد بود که می‌تواند مبنای قانونی خاص خود را به‌وجود آورد. این مساله که آیا حمایت معنوی نیز در پی آن خواهد آمد یا نه، موضوع دیگری است.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۵۰)

ج) خشونت و رویدادهای خشونت‌آمیز

با استناد به تعاریف انقلاب از دیدگاه نظریه‌پردازان مختلف جهان و بر مبنای آزمون انقلاب‌های رخ داده می‌توان این‌گونه استنباط کرد که یکی از ابعاد دخیل و ویژگی‌های انقلاب، بحث خشونت و رویدادهای آن است. به‌طوریکه تحول در جامعه و دگرگونی‌های زنجیره‌ای چنین خاصیتی را نیز به دنبال

خواهد داشت. به عنوان نمونه خشونت در تشریح «محرومیت نسبی» چنین عنوان می‌شود. «توالی علی عمده در خشونت سیاسی ابتدا با بروز نارضایتی آغاز می‌شود، در مرحله دوم این نارضایتی سیاسی می‌شود و نهایتاً به تحقق عمل خشونت‌آمیز موضوعات یا بازیگران سیاسی می‌انجامد. نارضایتی حاصل از ادراک محرومیت نسبی، شرط اساسی انگیزاننده مشارکت کنندگان در خشونت جمعی است. در مفهوم مرتبط یعنی نارضایتی و محرومیت اکثر وضعیت‌های روانی مانند ناکامی، از خود بیگانگی، تعارضات میان وسیله و هدف، نیازهای ضروری و فشارها را که به طور صریح یا ضمنی در برداشت‌های نظری به عنوان علل خشونت شناخته شده‌اند در بر می‌گیرند.» (گر، ۱۳۷۹: ۲۹)

اما نکته قابل تأمل در انقلاب‌ها، فروپاشی نظام سابق با تحول ساختاری و ارزشی است و این پدیده سیاسی زمانی میسر خواهد بود که اختلاف‌های نیروهای موافق و مخالف به اوج خود برسند. در این صورت انقلاب کنشی خواهد بود از جابجایی طرفین دعوا که برای به نتیجه رساندن این کشمکش به احتمال قریب به یقین متوسل خشونت خواهند شد. بنابراین فرآیند انتقال قدرت در جوامع به پا خاسته علیه رژیم سابق، همرا با نوعی خشونت خواهد بود. «با تعریف انقلاب به عنوان واژگون سازی خشونت‌آمیز حکومت، آن را یک فراگرد تغییر ریشه‌ای تلقی نموده‌ایم. بر عکس در این حالت انقلاب بنا به تعریف، لحظه‌ای از زمان خواهد بود که در آن هنگام، رژیم سابق فرو می‌پاشد و گروه حاکمه جدید جانشین آن می‌شود. هرگاه این دگرگونی واحد با خشونت همراه باشد گفته می‌شود که یک انقلاب رخ داده است.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۵۵) باید به یاد داشت که مهم‌ترین نکته امر خشونت و انقلاب، واژه فرآیند انقلاب است. چرا که شورش‌ها و آشوب‌ها و اعتراض‌ها در جریان خشونت متولد می‌شوند و حال آن‌که کودتا نیز انتقال قدرت بدون خشونت است. اما هیچ کدام از این پدیده‌های سیاسی در جوامع فرآیندی از تحولات ریشه‌ای را ندارد و رویداد خشونت در بطن آن‌ها به صورت مرحله‌ای به وجود نیامده. این فرآیند انقلاب است که مفهوم خشونت را در تغییر ریشه‌ای معنا می‌بخشد.

پ. آشوب، شورش، قیام

پدیده‌هایی مانند آشوب، شورش و قیام از هیجانانگیزترین جمع‌های می‌آغازد. در تشریح «فرضیه آشوب» «تد رابرت گر» چنین می‌نویسد: «با نزدیک شدن نسبت کنترل قهرآمیز رژیم و مخالفان به نقطه صفر،

احتمال وقوع آشوب نیز افزایش می‌یابد.» (گر، ۱۳۷۹: ۳۴۴) همچنین وی آشوب را مقدمه‌ای برای جنگ درون کشوری می‌داند و این احتمال را از مهم‌ترین عوامل در شکل‌گیری خشونت سیاسی می‌پندارد. در حالت کلی می‌توان چنین عنوان کرد که آشوب حرکت مردمی است که عموماً دارای رهبری واحد نیستند و از جهاتی مترادف با مفاهیمی چون شورش و قیام می‌باشد.

حرکت‌های شورشی نیز ریشه در اعتراض‌ها و خشونت‌ها دارد. به عبارتی شورش مترادف سیاسی آشوب در جامعه است، به گونه‌ای که توده‌ای از مردم برای نمایان ساختن خواسته‌ها و اعتراضات خویش دست به مبارزه‌ای از جنس شورش می‌زنند. این مبارزه نیز مانند آشوب یک حرکت انقلابی است، اما در جهت تأمین نیازها و خواسته‌ها، بشیریه درباره شورش را چنین تعریف می‌کند: «گستره محدود، بی‌نظمی و ناهماهنگی و فقدان رهبری یا رهبری پراکنده اعتراضات از دیگر خصوصیات شورش است. این واژه و واژگان مشابهی مانند «طغیان»، «اغتشاش» و «قیام» حرکتی مقطعی یا واکنش با ماهیت و دامنه‌های متفاوت است که گاه مقدمه حرکت انقلابی قرار می‌گیرد و در بسیاری مواقع از همراهی مردم، ایدئولوژی جدید جایگزین و برنامه‌ای برای تغییر نهادهای سیاسی اجتماعی برخوردار نیستند. بسیاری از شورش‌ها در مدتی کوتاه سرکوب می‌شوند فرو می‌نشینند.» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۰۴) اگر شورش در راستای انقلاب باشد، داری رهبر خواهد بود که در این صورت شورش مقدمه حرکت انقلابی قرار می‌گیرد.

(Zagroski, 2009: 40)

قیام شورشی اجتماعی و اعتراض خشونت‌آمیز اقشاری از جامعه نسبت به وضع موجود است. این اعتراض‌ها معمولاً شخصی است و جنبه ملی ندارد و طرحی برای آینده ندارد. شورشی‌ها و قیام‌کننده‌ها تنها می‌خواهند کاستی‌ها، مشکلات و عوامل آن‌را از میان بردارند. (علی‌بابایی، ۱۳۶۹: ۶۲)

۲. علل خیزش مردم لیبی

بحث درباره این که کشوری چون لیبی در نتیجه توجهات غرب آسیب‌های بی‌شماری را متحمل شده، بازگو کننده مطلبی است که در اصل شریان‌های حیاتی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را هدف قرار می‌دهد. تاریخ لیبی حکایت مبارزه‌های فراوان مردمانش با استبداد را نقل می‌کند، اما کودتای معمر قذافی برای پادشاهی در این سرزمین صفحه تازه‌ای را در صفحه روزگار پرتش کشور ورق زد. نوع

تفکر سیاسی قذافی و چپاول ثروت عظیم نفتی لیبی مبنای تنش‌های درون و برون منطقه‌ای شدند. به‌گونه‌ای که در کتاب جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا دربارهٔ انزوای لیبی چنین می‌نویسد: «در ۱۹۶۹، معمر قذافی و گروهی دیگر از افسران جوان پادشاهی را در لیبی برانداختند. از یک جهت، قذافی با تأکید بر تعهد خود نسبت به هدف‌های پان‌اسلامیک و با تلاش‌های مکرر نسبت به الحاق کشورش به سایر کشورهای عربی، هویت ملی لیبی را فضولانه خوانده، به‌طور فزاینده‌ای لیبی را منزوی ساختند. به‌علاوه، قذافی در تلاش خود به منظور شکل دادن به جامعه‌ای که ارزش‌ها، احکام و نهادهایش مبتنی بر تفسیر ویژه‌وی از اسلام است، لیبی را از سایر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا جدا ساخت. نظریهٔ وی تحت عنوان «نظریهٔ بین‌الملل سوم... در واقع (لیبی) را به صورت نوعی آزمایشگاه برای پیاده کردن افکار التقاطی خویش درآورده است... نام کشور هم تغییر یافته و در جماهیر عربی لیبی» خوانده می‌شود». (دراسیدل، ۱۳۷۰: ۲۹۷)

بنابراین قذافی برای تثبیت موقعیت خویش و تحکیم قدرت و مشروعیت حکومت چاره‌ای جز برقراری روش‌های دیکتاتوری نداشت. بر همین منوال نظام سیاسی دیکتاتوری برای سلطه بر مردم و کنترل پیامدهای احتمالی رویکردهایی را در جهت اعمال و نمایش قدرت حاکم اتخاذ می‌کند. «پل بروکر» در کتاب رژیم‌های غیر دموکراتیک دربارهٔ رژیم دیکتاتوری نوپا چنین می‌نگارد: «یک دیکتاتوری نوپا، معمولاً جهت تحکیم قدرت خود رویکردی دو بعدی را اتخاذ می‌نماید. از یک سو رژیم جدید ادعای مشروعیت دارد و به دنبال آن است که این ادعا مورد پذیرش دولت و مردم قرار بگیرد. از سوی دیگر، مجموعه‌ای از سازمان‌ها یا نهادها یا تدابیر اجرایی را بکار می‌گیرد که باعث تقویت و تحکیم کنترل (نسبتاً اجبارآمیز) آن بر دولت و جامعه می‌شود. به نحوی که حتی اگر ادعای مشروعیتش موفقیت‌آمیز نباشد، ممکن است همچنان قادر به حفظ و استفادهٔ مؤثر از مناصب و اختیارات دولتی باشد که قبلاً تصرف کرده یا مورد استفاده قرار داده است.» (بروکر، ۱۳۸۳: ۱۵۶) شاید در نگاه اول اتخاذ چنین رویکردی در جامعه‌ای که به صورت سنتی و قبیله‌ای بنا نهاده شده، به نوعی مناسب باشد. به عبارتی، جهت کنترل اکثریت و ارزیابی موقعیت برای تنش‌زدایی یا ایجاد مناقشات قبیله‌ای سیاست غیر دموکراتیک بهترین و آسان‌ترین راه جلوه می‌نماید. همان راهی که قذافی جهت پیشبرد اهداف خویش از آن بهره جست اما زمانی که اندیشه و دامنهٔ نگاهمان را به وسعت فهم مردمان از روزگار خویش و

بیزارهای حاصل از درک زمانه بگسترانیم، به خوبی خواهیم دید که مجال دیکتاتوری خفقان اندیشه‌ها کم است. زیرا چنین اثبات مشروعیتی دوام چندانی نخواهد داشت و اگر چه تا مدتی اوضاع بر مراد حاکمان و نخبگان سیاسی خواهد بود، اما بروز بحران‌ها و تنش‌های آتی غیرقابل کنترل خواهد شد. «لیبی که سال‌ها درگیر انجام اقدامات تروریستی، دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، گسترش افراط‌گرایی در سطح جهانی و انکار دیگران در سطح منطقه‌ای بود، در حال دست برداشتن از سیاست‌های «سرکش» خود به خصوص با پذیرش حل و فصل پرونده تروریستی لاکربی و کنار گذاشتن برنامه توسعه سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی می‌باشد... آمریکا در سه مرحله دیپلماسی زور را در مورد لیبی به کار برد. در مرحله نخست (۱۹۸۸-۱۹۸۱) و دوره ریگان؛ ویژگی این استراتژی اعمال تحریم و استفاده از زور بود که به شکست انجامید. در مرحله دوم (۱۹۹۸-۱۹۸۹)؛ این استراتژی مبتنی بر چند جانبه گرایی و تحریم بود که نتایج مختلط به بار آورد. مرحله سوم (۲۰۰۳-۱۹۹۹)؛ شامل مذاکرت سری بود که در نهایت به توافق ۱۹ دسامبر ۲۰۰۳ انجامید و طی آن لیبی هم فعالیت‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک خود را کنار گذاشت و بازرسی‌های کامل را پذیرفت.

همچنین در همین جریان عواملی نشان از ترس واقعی قذافی از آمریکا و برکناری وی از قدرت دارد. عواملی که در نتیجه خلع سلاح به عنوان بازتاب عملکرد وی از سوی ایالت متحده داده می‌شود. آمریکا سیاست تغییر رژیم را کنار گذاشت و سقوط صدام با توسل به زور ذهنیت قذافی را تحت تأثیر قرار داد. در بعد داخلی نیز افزایش آسیب‌پذیری‌های اقتصادی و نیز فشار گروه‌های سیاسی مخالف، و تمایل نخبگان برای خارج کردن لیبی از انزوا در اتخاذ تصمیم ۱۹ دسامبر ۲۰۰۳ مؤثر بودند. (قهرمان پور، ۱۳۹۰: ۱۰-۹) چالش دیگری که لیبی را تا مرز حرکت‌های انقلابی و مردمی هدایت می‌کرد بحران توزیع منابع و اقتصادی کشور بود. یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در روند تحولات، بحث اقتصاد و ناعدالتی توزیع منابع می‌باشد. البته در بحث توزیع منابع باید اولویت‌های ارزشی و معنوی نیز در نظر گرفته شود. حکومت لیبی با سرکوب مطالبات مردمی دچار بحران مشروعیت می‌شود، اما در ابتدای امر چندگانگی بحران‌ها مبنای درک سرکوب‌های حکومت می‌شوند. یک بیان روشن‌تر زمانی که در توزیع منابع بحران ایجاد می‌گردد به این معنی است که نظام سیاسی حاکم، قدرت تقسیم قدرتمندانۀ ارزش‌ها را از دست داده و تبدیل به سیستمی بحران‌زا شده است. از طرفی هم نباید نقش مهم نظام

اقتصادی کشور و نیز تأمین زیر ساخت‌های آن را فراموش کنیم.

لیبی به عنوان یک کشوری که حکومت دیکتاتوری معمر قذافی را تجربه می‌کرد، برای تأمین هزینه‌ها و بهبود شرایط اقتصادی چاره‌ای جز بهره‌برداری از ذخایر نفتی خود نداشت. درحالیکه وابستگی به نفت در چنین نظام سیاسی ایجاد شده، شرایطی را به وجود می‌آورد که در مدل انقلابی مارکسیستی به آن پرداخته شد. یعنی ثروت حاصل در منطقه‌ای متمرکز می‌شد و قذافی برای تأمین امنیت و قدرت خویش نیروهای نظامی را در داخل کشور تقویت می‌کرد. بنابراین دو طبقه خاص در این کشور خودنمایی می‌کردند؛ طبقه استعمار کننده و طبقه استعمار شونده. مواجهه این دو در برابر هم‌دیگر در اثر ناهمگن بودن ساختارهای اقتصادی و ضعف مدیریت دموکراتیک به وجود می‌آید که در نهایت به قول نویسنده نامدار تئوری انقلاب «آلویین استانفورد کوهن» «طبقات بر اساس مالکیت سرمایه تعریف می‌شوند. کسانی که دارای سرمایه‌اند استثمارگران، و آن عده که فاقد سرمایه‌اند در زمره استثمارشدگان می‌باشند. ولی طبقه بهره‌ده تا پیش از آن که اعضایش به استثماری که متحمل می‌شوند وقوف یابند هیچ‌گونه نقش سیاسی خاصی ندارد... به واسطه دور اقتصادی [باطلی] که زندگی کارگران را تحت تأثیر خود دارد شرایطی برای کارگران با سرعت بیشتری به وخامت می‌گراید. بر این اساس، آنان اتحادیه‌ها و انجمن‌های صنفی تشکیل می‌دهند و مبارزه با بورژوازی را آغاز می‌کنند. [در این مبارزه] کارگران معمولاً با شکست روبرو می‌شوند ولی به تدریج طعم پیروزی را برای دوره‌های کوتاهی می‌چشند و این نیز اشتیاق آنان را برای پیروزی‌های بیشتر تحریک می‌کند.» (کوهن، ۱۳۸۹: ۹۴)

اما مساله دیگر هم هست و آن اینکه «از یک سو میزان بالای رشد جمعیت شهرها - که با مهاجرت وسیع روستاییان به شهرها تشدید می‌شود- و از سوی دیگر کندی روند توسعه اقتصادی و ناکافی بودن سرمایه‌گذاری‌ها و فرصت‌های اشتغال، تعداد بیکاران را روز به روز بیشتر می‌کند. این موضوع به نوبه خود قدرت اعتراض طبقه کوچک کارگر شهری و اتحادیه‌های ضعیف آن را بر سر موضوعاتی نظیر دستمزد و امکانات رفاهی، کاهش می‌دهد. به این ترتیب شکاف بین طبقات پایین شهری و بالای شهری روز به روز عمیق‌تر شده و در عین حال از قدرت مانور طبقات پایین شهری کاسته می‌شود.» (گودرزی، ۱۳۹۰: ۱۷)

لیبی در اثر مواجهه با بسیاری از بحران‌های پیش‌آمده، تحمل نظام دیکتاتوری قذافی را پذیرا نشده

و حرکتی به سمت دگرگونی و تحول بنیادین آغاز کرد. مردم لیبی بر مبنای مطالب ذکر شده، هیجانی از سرنگونی حکومت اقتدارگرای قذافی را بعد از آغاز تحولات در منطقه خاورمیانه، شروع کردند. حرکت‌هایی که ماهیتی از تحول انقلابی و اسلامی داشته است. بر اساس تعاریف مبنای نظری و معرفی ویژگی‌های انقلاب درباره تحول لیبی می‌توان چنین استنباط کرد.

(۱) تغییرات لیبی با سرنگونی قذافی دگرگونی گروه حاکم را در پی داشته است؛ (۲) خشونت در حرکت‌های اعتراضی مردم علیه حکومت و بالعکس واضح و آشکار بوده است؛ (۳) ساختار اجتماعی لیبی تحت تأثیر اوضاع پیش‌آمده دست خوش تغییرات گشته است؛ و (۴) ارزش‌ها و نهادها بر مبنای تغییرات پیش‌آمده متحول خواهند شد.

بنابراین جنبش مردمی لیبی با سرنگونی معمر قذافی ماهیتی انقلابی به خود گرفت و این انقلاب در اثر عوامل متعدد حاصل گشت. مانند بحران توزیع منابع، اقتصاد و مشروعیت که لیبی نیز با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کرد. همچنین عوامل خارجی نیز در حاصل گشتن انقلاب لیبی بی‌اثر نبوده. مانند دخالت ناتو و فشارهای غرب بر لیبی به جهت حفظ منافع خود در این کشور و حفظ اقتدار خویش در بین مردم لیبی که مهم‌گزینه آن‌ها بوده است.

با سر کار آمدن شورای انتقالی لیبی بعد از معمر قذافی در شرایط حاکم این جامعه، و تغییرات یاد شده، می‌توان ماهیت اصلی تحول در لیبی را انقلاب نامید. چنانکه از روابط علت و معلولی در تئوری‌های انقلاب نیز این چنین برداشتی صحیح می‌نماید. همچنین جایگاه چنین انقلابی، تداعی‌گر نوعی مبارزه علیه دولت دیکتاتوری و بروز رویکردی انکار ناپذیر می‌نماید و وجود قدرت خارجی برای ادامه این انقلاب را دچار ابهام می‌کند.

صعود لیبی برای پایداری یک نظام دموکراتیک، کنش کشوری را نشان می‌دهد که فرودی از ترس را پشت سر گذاشته بود. لیبی در اثر مواجهه با بسیاری از بحران‌های پیش‌آمده، تحمل نظام دیکتاتوری قذافی را پذیرا نشده و حرکتی به سمت دگرگونی و تحول بنیادین آغاز کرد. مردم لیبی بر مبنای مطالب ذکر شده، هیجانی از سرنگونی حکومت اقتدارگرای قذافی را بعد از آغاز تحولات در منطقه خاورمیانه، تجربه کردند. حرکتی که ماهیتی از تحول انقلابی داشته است.

اما تحلیل ماهیت جنبش‌های کشوری دیگر از خاورمیانه مانند، یمن، بررسی مقاله را به سمتی دیگر

هدایت می‌کند. به عبارتی چنین بررسی از یمن نشان دهنده این پیش‌فرض خواهد بود که هر حرکت اعتراضی علیه حکومت خاص خود پیامدی از تحول را به دنبال خواهد داشت، اما بدون تردید هر پیامد دگرگونی ماهیت انقلابی ندارد.

۳. علل خیزش مردم یمن

نظام سیاسی حاکم در یمن با کارکرد علی عبدالله‌صالح رئیس‌جمهور پیشین یمن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. شخص اول حکومت یمن که بعد از ۱۲ سال ریاست جمهوری یمن، ۲۰ سال دیگر را نیز رئیس‌جمهور یمن بود. مدت طولانی موجب اقتدارطلبی و نفوذ روزافزون وی بر دایره دیکتاتوری شد. سیاست وی برای حکومت در یمن به چندین حوزه متفاوت تقسیم می‌شود. اولین حوزه در اوایل حکومتش معنای بیشتری می‌یافت و بعد از گذشت زمان حوزه دوم را عملی و گسترده کرد. منظور از این مطلب، حوزه عملی و سیاسی صالح در حکومت دیکتاتوری وی است. صالح با تکیه بر قدرت ارتش و نیروهای نظامی از اوایل حکومتش حکمرانی اقتدارگرایانه‌ای بر پا کرده بود. عملی که حوزه قدرت صالح را اثبات می‌کرد و زمینه را برای فعالیت‌های چپاول‌گرانه آماده می‌ساخت. وی بعد از قبضه کردن حاکمیت کشور از بعد نظارتی و کنترل اوضاع به نفع خود، سعی در بدست گرفتن پارلمان یمن داشت و همین امر او را بر آن داشت تا از طریق سوء استفاده سیاسی و قدرت حاکمیت، دارایی‌های دولت مانند دارایی‌های عمومی، وظیفه عمومی و تسلط بر کمیته انتخابات، نیروهای مسلح و امنیت را برای تشکیل تک حزب خویش و تسلط آن در پارلمان تلاش کند. این امر حوزه دیگری از فعالیت‌های دیکتاتور منشی عبدالله صالح می‌باشد که حکومت و قدرتش را تثبیت کند. در واقع فقط قدرت رئیس‌جمهور مؤثر بوده و قوه‌های دیگر به عنوان پیرو و مجری سیاست‌ها و حکام‌ها و خواست‌های رئیس‌جمهور بودند. حتی قانون اساسی به گونه‌ای عزل و نصب اعضای قوه قضایی و قاضی‌های دادگاه را به رئیس‌جمهور واگذار کرده بود.

بر همین اساس رژیم یمن یک رژیم استبدادی و دیکتاتوری بود و جامعه یمن نیز به همین دلیل در برابر رهبران سیاسی هیچ جایگاهی نداشتند و به نوعی از تمام آزادی‌های مدنی، حقوق سیاسی بی‌بهره بودند. محرومیت‌های ناشی از اعمال قدرت برای جامعه‌ای که جز اطاعت و پیروی چاره‌ای نداشت،

بحران‌هایی را به وجود آورد. اولین و بارزترین بحران رژیم صالح، بحران اقتصادی بود. بر اساس مطالعات انجام گرفته، اقتصاد یمن یک اقتصاد سودی در نظر گرفته شده و این اقتصاد برای تداوم و بقای خود بر منابع خارجی چه از عایدات فروش نفت و چه از کمک‌های بین‌المللی یا حواله پول مهاجرین یا آمیخته از برخی یا تمام همه این منابع اتکا می‌کند. نفت به مثابه محور اصلی توسعه به حساب می‌آید. بنابراین یک قسمتی از بحران امروز یمن به پیامدها، تغییرات و نتایج اقتصاد سودی برمی‌گردد و این‌ها عبارتند از: (۱) کاهش تولید نفت و قیمت آن و (۲) کاهش کمک‌های مالی خارجی. بنابر گزارش‌های اعلام شده ناکامی سیاست دولت در تحقق بخشیدن و توسعه و کاهش فقر به عوامل زیر برمی‌گردد: (۱) پایین بودن سطح زندگی نتیجه پایین آمدن سهمیه خرد از حاصلخیز داخلی می‌باشد؛ (۲) افزایش عجز و ناکامی بودجه عمومی؛ (۳) بالا بودن میانگین بیکاری؛ (۴) محدود بودن منابع اقتصادی از پول خارجی؛ (۵) افزایش بدهی‌های خارجی؛ (۶) به عقب برگشتن سطح خدمات حیاتی و اجتماعی؛ این برآوردهای ضعف اقتصادی یمن پیامدهایی از قبیل: (۱) ضعیف شدن توسعه اقتصادی در کشور؛ (۲) افزایش فساد و فقر در سطح عمومی جامعه؛ (۳) از بین رفتن تدریجی مشروعیت رژیم صالح؛ (۴) پیامدهای غیر قابل انکار در رفاه عمومی مردم به خصوص در بخش بهداشت و سلامت جامعه؛ (۵) ضعیف شدن ارتباطات بین‌المللی جهت حل چالش‌ها؛ و (۶) افزایش فساد اقتصادی در نهادها و ارگان‌ها.

تمام موارد فوق‌الذکر حکایت از بحرانی می‌کند که در اثر وابستگی‌های اقتصادی صالح به دنیای غرب و خرج هزینه‌های ناعادلانه برای حفظ قدرت و به اصطلاح امنیت حکومت خویش می‌کرد. هر چند این ضعف سیاسی در مدیریت اقتصادی یمن بحران عظیم حیات جامعه را نیز به خطر می‌انداخت اما چنانچه یاد شد، عوامل تأثیرگذار در روند تحولات و جنبش‌ها را تحت تأثیر خود قرار نداد.

بحران توزیع قدرت مساله ناعدالتی در ارزش‌های جامعه یکی از برجسته‌ترین چالش‌های یمن بود. وجود فرقه‌ها و مذاهب به خصوص در یمن و نوع رفتار حکومت باعث پیدایش چنین بحرانی شده است. برخلاف کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بیشتر مناعشات داخلی یمن بر سر اعمال قدرت و یگانگی در کشور نیست بلکه یکسان‌انگاری در نظام‌های سیاسی و اجتماعی یمن از سوی دولت، موضوع اصلی درگیری‌های قبیله‌ای و قومی است. از طرفی هم وجود گروهکی چون القاعده در یمن خود به تنهایی بحران و چالش بزرگ در منطقه محسوب می‌شود.

فعالان سیاسی یمن به چهار گروه مختلف تقسیم شده‌اند: (۱) قبیله، (۲) حوثی‌ها، (۳) جنبش جدایی طلب جنوب و (۴) القاعده. عامل فعالیت‌های این فعالان حکومت استبدادی صالح می‌باشد که اقتدارگرایی را اصل بقاء خود می‌دانست. تا بدان جا که «محمود واعظی» به نقل از «فرید زکریا» درباره تعیین شرایط حکام عربی و مخاطرات فضای خاورمیانه چنین می‌نگارد.

«حکام عرب خاورمیانه، اقتدارگرا، فاسد و سرکوب‌گر هستند. آنان تمایلی به برگزاری انتخابات ندارند. انتخابات در این کشورها زمینه شکل‌گیری بحراهای سیاسی را به وجود می‌آورد. احزاب سیاسی نیز نگاه تحقیرآمیزی نسبت به حکومت‌ها دارند؛ زیرا دو مجموعه یاد شده هر دو در تعارض با یکدیگرند... در خاورمیانه آن‌هایی که مدافع دموکراسی هستند، بیش از همه به اوهام، انکار و خود فریبی پناه می‌برد. این منطقه از نگاه بدبینانه نسبت به یکدیگر لبریز است. به این ترتیب، می‌توان میان دولت‌های اقتدارگرا از یک سو و جوامع غیر لیبرالی از سوی دیگر تفاوت قائل شد. هیچ یک از آن‌ها زمینه باروری برای دموکراسی به وجود نمی‌آورند. نوعی فضای سیاسی آکنده از تندروی و خشونت در آن‌ها وجود دارد، این امر انگیزه‌ای برای دولت‌ها می‌شود تا سرکوب بیشتری را اعمال نمایند.» (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۱۳)

هر چند فعالیت‌های معترضان در یمن برای دستیابی به اهداف و آرمان‌های تعیین شده خود بود اما همین عملکردها مبنای آغاز جنبش‌ها علیه عبدالله صالح بود. به عنوان مثال الحوثی به عنوان رهبر مبارزان شیعیان یمن در زمان حیاتش تلاش‌های گسترده‌ای برای نزدیکی طوایف شیعه انجام داده بود. همچنین بعد از جریان جنگ دولت با شیعیان و تحویل ندادن جسد الحوثی در سال ۲۰۰۴، اتحادی مابین شیعیان علیه حکومت یمن حاصل گشت و در نتیجه همین اتحاد مبارزان، حکومت خود مختار خود را تشکیل دادند و باعث بروز شش جنگ میان آنان و حکومت یمن شدند. از طرفی هم به عقیده راقم سطور دخالت نظامی عربستان در ۵ نوامبر ۲۰۰۹ علیه شبه نظامیان میان حوثی و طرفداری عربستان از حکومت یمن برای سرنگونی شیعیان، بیانگر مساله‌ای است که تلاش برای تسلط مذهب سنی را روایت می‌کند. چرا که پیروزی شیعیان در حکومت یمن به احتمال قریب به یقین خطر جبران ناپذیری را به بدنه مذهبی و سیاسی عربستان و منافع استکبار جهانی می‌زد. به گونه‌ای که عبدالملک الحوثی جنگ عربستان با حوثی‌ها را نقشه‌ای از پیش طراحی شده توسط یمن و عربستان عنوان کرده

بود و سخنگوی گروه الحوثی از موشک باران و بمباران گسترده مناطق شمالی یمن و استان صعده توسط ارتش عربستان سعودی خبر داد. این حملات تلفات غیر نظامی سنگینی را بر جای گذاشته بود. اختلاف‌های مبارزان حوثی و همچنین جدایی‌طلبان جنوب یمن، اختلافات درون کشوری را افزایش داد و از سویی دیگر دخالت‌های مستمر آمریکا در مسائل یمن و کمک‌های نظامی به این کشور بر نارضایتی‌های عمومی منجر گشت. نارضایتی‌هایی که بحران عظیم مشروعیت حکومت را کلید زد و در پی آن ادعاهای گزاف دولت علیه شیعیان و شورش خواندن ایشان بر اساس طرح صهیونیست‌ها و آمریکا بر ملا شد. غرب و آمریکا از ترس اتحاد گروهک‌ها با حوثی‌ها علیه آن‌ها بر دولت یمن پیشنهاد ختم جنگ کردند تا سرانجام آتش بس مابین طرفین به انجام رسید.

تمام جنگ‌های داخلی و آشوب‌های به عمل آمده در یمن، آغازگر قیام مردمی علیه دیکتاتوری یمن شد و سرانجام اعتراضات گسترش یافت و چالش بزرگی را موجب گشت. حال تمام بحران‌های به وجود آمده در اثر مناقشات داخلی و سیاست ناکارآمد و دیکتاتوری یمن تبدیل به موجی از اندیشه‌های انقلابی برای سرنگونی حکومت صالح شد و بالاخره در ۱۶ فوریه ۲۰۱۱ مردم یمن، به‌ویژه جوانان برای پایان دادن به حاکمیت غیر مردمی و وابسته به غرب صالح به میدان آمدند و مبارزه اجتماعی با صالح را آغاز کردند.

گزارش راهبردی معاونت پژوهش‌های سیاسی خارجی ایران درباره قیام‌های مردم یمن چنین می‌نگارد، «قیام ملت‌های عرب در برابر دیکتاتوری و سرکوب به‌تدریج از شمال آفریقا به خاورمیانه کشیده شده بیش از هر کشوری در یمن نمود پیدا کرد؛ کشوری که دیکتاتور آن بیش از سه دهه قدرت را با تکیه بر موازنه‌های قبیله‌ای و کمک ارتش و نیروهای امنیتی خصوصی شده قبضه کرده است. اعتراضات و نارضایتی‌های یمن البته حتی پیش از دگرگونی‌های شمال آفریقا، در تحرکات تجزیه طلبان جنوب و جنگ‌های شش‌گانه دولت با حوثی‌ها در شمال نمود پیدا کرده بود، اما موج دگرگونی‌ها در شمال کشورهای عربی، اکثریت یمنی‌ها و فعالان دانشجویی و جوانان جویای تغییر را یک صدا در برابر صالح قرار داده و سایر نیروهای رسمی و غیر رسمی را وادار به همراهی کرد. در مقابل، علی عبدالله صالح نیز با توسل به ابتکارهای متعدد تلاش کرده است به هر نحوی قدرت را حفظ کند... نیروهای عمده آغازگر قیام یمن، جوانان تحصیل کرده یمنی بودند. این امر یادآور حرکت تونس‌ها و به خصوص

مصری‌ها می‌باشد که جوانان تحصیل کرده و دانشجویان، نیروی اصلی تحركات را تشكيل می‌دادند. اكثر این جوانان وابستگی به حزب و یا گروه سیاسی ندارند. آن‌ها صرفاً با هدف ایجاد تغییر و با الگوگیری از جوانان سایر کشورهای عربی به خیابان‌ها آمدند و توانستند نیروهای قدیمی سپهر سیاسی یمن را همراه ساخته و بر اختلافات و شکاف‌های احزاب اپوزیسیون و نیز قبایل بزرگ یمن - که یکی از ابزارهای اصلی حکمرانی صالح بوده- با تأکید بر هدف سرنگونی صالح، فائق آیند. این جوانان بارها بر استقلال خود از احزاب اپوزیسیون تأکید کرده‌اند و مذاکره احزاب اپوزیسیون با رژیم صالح را رد کرده و آن‌ها را نماینده خود نمی‌دانند.

افزون بر نیروهای جوان و دانشجویان حاضر در اعترافات، اپوزیسیون رسمی یمن یعنی مجموعه احزاب «دیدار مشترک» نیز به تدریج از وضعیت اصلاح طلبی به طرح خواسته سقوط صالح و پشتیبانی از خواسته‌های معترضان تغییر موضع داد. آن‌ها در ابتدا خواستار انجام اصلاحاتی در نظام انتخاباتی بودند تا به آن‌ها اجازه مشارکت بدهد، اما با آمدن دانشجویان به خیابان‌ها و مطرح ساختن خواسته‌های رادیکال از جمله استعفای صالح، ائتلاف «دیدار مشترک» نیز موضع خود را تغییر داد و با نمودار شدن امکان پیروزی معترضان، دعوت صالح را برای [تشکیل دولت] وحدت ملی رد کرده و خواستار «سقوط رژیم» شد. (احمدیان، ۱۳۹۰: ۱۰ و ۵)

صالح در اثر فشارهای متعدد غرب و عدم توانایی در برابر اعتراضات گسترده مردم یمن در ۲۳ آوریل ۲۰۱۱ از کناره‌گیری به شرط مصونیت وعده داد و در ۱۸ مه ۲۰۱۱ با امضای یک توافقنامه با مخالفان برای کناره‌گیری، طی یک ماه اعلام آمادگی کرد. وی در راستای ابتکار عمل شورای همکاری خلیج فارس قدرت را به معاون خود عبدربه منصور واگذار کرد و پس از اخذ مصونیت قضایی که گام دوم طرح بود، یمن را به سوی آمریکا ترک کرد. در مرحله سوم این ابتکار عمل انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری موقت توافقی در شرایطی برگزار شد که تنها یک نفر نامزد این پست معرفی شده بود. عبدربه منصور معاون صالح تنها نامزد انتخاباتی بود.

چنانکه موقعیت یمن تشریح شد، این کشور با وجود بسیاری از مناقشات داخلی، به دنبال تحولی بنیادی در ساختار نظام اجتماعی خاص خود بوده و در اثر بحران‌های به‌وجود آمده حرکتی از تحولی انقلابی را جستجو می‌کرد. اما بحث راجع به ماهیت تحول در یمن، نگاهی متفاوت را طلب می‌کند.

نگاهی که ما را از مسیر انقلاب و تئوری‌های یاد شده آن عبور می‌دهد و به سمت آشوب و اعتراضات مردمی هدایت می‌کند. نمی‌توان ماهیت دگرگونی یمن را انقلاب نامید. ماهیت انقلابی یعنی فروپاشی نظام سابق با تحول ساختاری و ارزشی، به عبارتی مفهومی که نیروهای موافق و مخالف آن را به اوج می‌رساند اما زمانی که کنش‌های مردمی در مسیر دگرگونی‌ها عقیم بماند تکلیف مشخص است. به طوری که حرکت اعتراضی مردم یمن در جایگاه تغییر نخبگان سیاسی، در اثر ترفندی متوقف شد و جریان انقلابی را ماهیتی دیگر بخشید. برجسته کردن ماهیت قیام و آشوب‌های مردمی در نتیجه حرکت‌های معترضان علیه حکومت صالح خوشایند نیست، اما زمانی که تحولات، بنیادین و در یک راستا قرار نگیرند، تحلیل‌ها نیز ماهیتی غیر از انقلاب را آشکار خواهند کرد.

یمن به عنوان کشوری است که بیداری منطقه را هدف قرار داده و علیه دیکتاتوری خویش شوریده بود. تمام بنیان‌های قدرت صالح در یمن به کار خویش‌اند و هنوز قدرت دیکتاتوری از بین نرفته است. حتی احتمال برگشت صالح نیز رد نشده است. بنابراین حرکت‌های مردم یمن در اثر مناقشات بسیار داخل کشور که باعث بروز چالش‌های عمیق درون کشوری شده و همچنین سیاسی فریب‌کارانه صالح برای سرکوب اعتراضات، تبدیل به شورش یا آشوب انقلابی شده است.

همان‌گونه که در بحث آشوب، شورش و قیام از قلم «بشیریه» عامل اصلی این نوع حرکت‌ها را ناهماهنگی و فقدان رهبری اعتراضات بیان کردیم. پس در قیاس ماهیتی حرکت‌های مردمی در یمن و لیبی به این نتیجه می‌رسیم که: (۱) ماهیت خیزش در یمن انقلابی نبوده و نوعی آشوب و قیام را تداعی می‌کند؛ (۲) برخلاف سرنگونی دیکتاتوری لیبی، یمن موفق به سرنگونی رژیم صالح به طور قطع نشد؛ (۳) شرایط ایجاد شده در یمن گواه بر فرجام خوش معترضان نیست؛ (۴) بحران‌های درون کشوری عمیق‌تر از چالش‌های مردم با نظام حاکم در یمن است؛ (۵) احتمال خشونت‌های دامنه‌دار یمن علیه رژیم حاکم بر مبنای سیاست‌های اقتدارگرا نه وجود دارد؛ (۶) عامل اصلی اعتراضات یمن علیه رژیم دیکتاتوری، مناقشات قومی و قبیله‌ای و نابسامانی اوضاع پیش‌آمده در اثر مناقشات است؛ (۷) بی‌کفایتی صالح در توزیع منابع و استثمار‌پذیری کشور، مبنای بحران‌های بین‌المللی و عامل مهم رشد اعتراضات شده است؛ و (۸) حرکت انقلابی یمن به احتمال زیاد در آینده سیاسی این کشور بر اساس مطالب فصل دوم خاورمیانه ادامه‌دار خواهد بود.

بنابراین تغییرات کشوری مانند یمن در مقابل لیبی و تحولات پیش آمده آن، نمی‌تواند در مقام قیاس قرار گیرد. زیرا هر چند جنبش حرکت‌ها یکسان می‌نماید اما ماهیت خیزش‌ها انقلابی نیست و پایداری نشانه‌های استبدادی را دارد.

نتیجه‌گیری

بررسی تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا با هدف تحلیل ماهیت‌های خیزش مردمی در لیبی و یمن، مبنای نگارش مقاله حاضر در گستره مفاهیم و معناها شد. بهانه تحلیلی، که طبق تعاریف ارائه‌شده تئوری‌های مربوط در ابتدای مقاله انجام گرفت. اما اصل در بحث، ماهیت تحولاتی بود که لیبی و یمن را درگیر خود ساخته و دگرگونی‌هایی ایجاد کرده بود. این بررسی مختصر و تحلیل سیاسی محدود مقاله حاضر نتایجی را در پی داشت که در مجال این بحث اشاره خواهد شد. اولین مورد بازگشت به پیشین هر کشوری است که در فضای پر تنش خاورمیانه امروز دچار تحول شده است. شناخت بحران‌های موجود و چالش‌های مؤثر در تنش‌های ایجاد شده، یکی از موارد بسیار مهم در بررسی ماهیت تحولات به‌شمار می‌رود. پس برای رصد و شناخت تحولات در لیبی و یمن نیز، معرفت به برخی تحولات عمده که موجب تحریک حرکت‌ها و جنبش‌های مردمی شدند الزامی می‌بود و از این رو بنابر هم‌زمانی اتفاقات در بستر خاورمیانه و شمال آفریقا این نکته نیز پر اهمیت می‌نمود که هم‌صدایی بیداری اندیشه‌ای آزادی‌خواهی را فریاد می‌کرد.

ناکامی‌ها و ترس از گسترش مفهومی چون دموکراسی در جوامع عربی خاورمیانه و شمال آفریقا، حادثه‌ای از خفقان و حکومت استبدادی را منجر گشته. چالش عمومی منطقه که بستر اعتراضات و جنبش‌ها علیه رژیم‌های استثمارگر می‌شود. به‌طوریکه در نتیجه مطالعات انجام گرفته سه عامل مشترک در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، حقیقت گسترش جنبش‌های مردمی و اعتراض علیه حکومت بودند. (۱) عامل قدرت و سرکوب و افزایش حس تحقیر در بین مردم جامعه. اینکه قدرت اقتدارگرا و دیکتاتوری در برابر مردم جبهه مشخصی دارند و جهت حفظ قدرت و منافع خویش حتی حاضر به کشتار جمعی می‌شوند. مواجهه جامعه با چنین برخوردهایی باعث افزایش حقارت مردمی شده و مردم در برابر سیاست‌های اعمال شده حاکم، خود را ضعیف و ناتوان می‌دانند. پس خفقان فرصت خودنمایی در جامعه

را می‌یابد. از طرفی عوامل استعماری غرب و دخالت‌های استکبار جهانی برای چپاول منابع و ثروت‌های خاورمیانه، بر این اعمال می‌افزاید و باعث گسترش محوریت و در نهایت تنگناهای اجتماعی و سیاسی - درباره فعالیت‌های احزاب مختلف جامعه - می‌شود.

۲) یکی دیگر از عوامل بستر سازی اعتراضات مردمی در جوامع منطقه، مورد اقتصادی است. عاملی که زیرلایه‌های حیاتی جامعه را تشکیل می‌دهد و زمانی که بحران عظیمی آن را تهدید کند، موجب بروز بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی می‌شود. تنها بحرانی که حیات زندگی بشر را هدف قرار می‌دهد و تنگنای زیستی ایجاد می‌کند بحران اقتصادی است. عامل عدم مدیریت اقتصاد در خاورمیانه بر اساس تکیه بر سرمایه نفت و تشکیل حکومت رانتی، مهم‌ترین بحث در ایجاد بسیاری از فسادهای رایج کشورهای منطقه است.

۳) رشد اندیشه سیاسی مردم و توان قدرت نرم در دنیای امروز، یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار در جریان اعتراضات مردمی است.

حادثه‌ای که در اثر قدرت‌های نرم افزاری و شبکه‌های اینترنتی و ماهواره‌ای در دنیای امروز ایجاد می‌کند، غیر قابل انکار است. گسترش اندیشه سیاسی و تکامل روند نقطه آکاهی اجتماعی مردماز ناکامی‌ها و بحران‌های پیش‌آمده در خاورمیانه باعث رشد جنبش‌ها و قیام‌ها علیه حکومت‌ها می‌شوند. تأثیر جنبش‌های منطقه یکی بعد از دیگری، نشانگر تأثیر مهم ارتباطات و رشد اندیشه‌های انتقادی در جوامع بود.

بررسی و نگاه اجمالی به عوامل تأثیرگذار در جنبش‌ها و بسترسازی اعتراضات مردمی، می‌تواند شاخصی جهت شناخت ماهیت و ذات حرکت‌های برپاخواسته در خاورمیانه باشد. به‌طوریکه اتحاد همه عوامل در شکل‌گیری تحول و تحلیل عناصر تأثیرگذار بعد از اقدامات و عملکردهای مردم در راستای تغییر و دگرگونی به‌گونه‌ای منسجم و هدایت شده بود که باعث تحولاتی در کشور شد و اصل ماهیت این تحولات بر اساس عوامل و جنبش‌های آزادی‌خواهانه یمن در مقابل دیکتاتور کشور، فاقد رهبری منسجم بود و بر اساس مطالب یاد شده می‌توانست چند اصل ماهیتی از جمله قیام، شورش، آشوب یا حتی مفاهیمی از انقلاب را داشته باشد. چرا که دگرگونی ساختاری در یمن صورت نگرفته و تنها بازیگران سیاسی تعویض گشته‌اند و این در حالی است که مخالفان همچنان در پی اعتراض خود نسبت

به اوضاع پیش‌آمده هستند.

بنابراین بر اساس تحلیل‌ها و مشاهدات عینی روند تحولات در دو کشور مذکور که در گزارش‌های خبری یا بررسی‌های موضوعی رسانه‌های ارتباطی بررسی شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که ماهیت خیزش‌ها در چند بخش تحلیلی آشکار می‌گردد.

(۱) تسلط بر نظام‌های سیاسی پیشین و نوع حکومت رایج در کشور. اینکه بررسی‌ها نشان دادند نوع حکومت‌های رایج در کشورهای در حال تحول به‌خصوص لیبی و یمن به صورت اقتدارگرایی و دیکتاتوری بوده و این امر بحران‌های غیرقابل سرکوب و پیش‌گیری را حاصل شده.

(۲) ماهیت جنبشی مردم علیه حکومت هر کشوری بستگی به نوع روند اعتراضات و قیام‌ها در سیاست آتی جامعه دارد. کشورهایی چون لیبی و یمن در نوع روند اعتراضات کاملاً متفاوت از هم بودند. جنبش‌ها و حرکت‌های مردم لیبی دامنه‌دار و گسترده بود و بر همین اساس مقاومت‌اشان در برابر قذافی و البته مشارکت ناتو، توانستند حکومت استبدادی و دیکتاتوری را سرنگون کنند و به حرکت‌های خود ماهیتی انقلابی دهند. در حالی که جنبش‌های متعدد یمن علیه صالح، هرچند او را از حکومت برکنار کرد، اما زمینه‌های استبدادی را از میان نبرد و احتمال بازگشت صالح یا اعمال دیکتاتوری دیگر را به صفر برساند. پس این جنبش‌ها ماهیتی از تحول انقلابی را ندارد و شاید می‌توان اینگونه عنوان کرد که مردم یمن در عین انجام قیام‌ها و شورش‌ها علیه دیکتاتوری، در حالت کنونی موفق به اقدام انقلابی جهت برکناری و ریشه‌کن کردن ایستداد و دیکتاتور نشدند.

(۳) خیزش‌ها و قیام‌های مردمی کشورهای منطقه به علت هم‌زمانی و متقارن بودن با یکدیگر ماهیتی مشابه دارند. یکپارچگی اقدامات در جهت سرنگونی دیکتاتوری در کشورهای منطقه، همگی از ماهیتی انقلابی برخوردار هستند و اگر چه در مورد برخی کشورها و تحلیل‌های موردی و بسیار عمیق، به اصل مفاهیم آن است نمی‌یازند، اما نوع اندیشه و ایستادگی و از جان گذشتگی برای رسیدن به جامعه مدنی دموکراتیک، اندیشه‌ای انقلابی است.

منابع فارسی

- احمدیان، حسن (۱۳۹۰)، «چشم‌انداز تغییر در یمن؛ چالش‌ها و پیامدها»، *گزارش راهبردی*، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۳۵۵.
- آرت، هانا (۱۳۸۱)، *انقلاب*، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
- بروکر، پل (۱۳۸۳)، *رژیم‌های غیر دموکراتیک*، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی. تهران: کویر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *گذار به دموکراسی*، تهران: نگاه معاصر.
- بلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، جلد اول و دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۲)، *ایران و رژیم صهیونیستی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- دراسیدل، آلایدایر و جرالند اچ بلیک (۱۳۷۰)، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، ترجمه درّه میر حیدر (مهاجرانی)، تهران: وزارت امور خارجه.
- کوهن، آلبین استانفورد (۱۳۸۹)، *تئوری‌های انقلاب*، ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر قومس.
- گر، رابرت (۱۳۷۹)، *چرا انسانها شورش کنند؟*، ترجمه علی مرشد زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گودرزی، طاهره (۱۳۹۰)، «چشم‌انداز مقاومت در بهار انقلاب‌های عربی»، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، شماره پنجم.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- قهرمان‌پور، رحمن (۱۳۹۰)، *خلع سلاح لیبی*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- علی بابایی، غلامرضا (۱۳۶۹)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: شرکت نشر و پخش ویس. چاپ دوم.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲)، *سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علم.
- واعظی، محمود (۱۳۹۰)، *بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

◇ ۲۰۱۰-۲۰۱۱ علل و ریشه‌های خیزش مردم کشورهای لیبی و یمن

- یوسفی، محسن (۱۳۹۰)، «انقلاب‌های عربی: مسأله اجتماعی یا مسأله سیاسی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۲۸۴.

- فارسی، جلال‌الدین (۱۳۵۶)، *درسهایی درباره مارکسیسم*، تهران: روزبه.

English Source

- Zagovski, Paul (2009), **Comparative Politics**, New York: Routledge.